



فهرست

موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت	۲
پیشگفتار	۲
مقام سوم	۲
مقدمات	۲
مقدمه اول	۲
واژه‌شناسی عدل	۳
توضیح مسئله	۳
خلاصه مطلب	۴
نکته سوم	۴
جمع‌بندی مقدمه اول	۵
مقدمه دوم: اصطلاح عدل	۶
اصطلاح اول	۶
اصطلاح دوم	۶
اصطلاح سوم	۷
جمع‌بندی مطلب	۷



موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت

پیشگفتار

یک سلسله مباحث گسترده‌ای، در مقام بیشتر از منظر فلسفی و فلسفه اخلاق مطرح کردیم و در مقام دوم بیشتر منظر اصولی داشت. چند مبحث مهم اصولی، مباحث اساسی اینجا مطرح شد که این بحث‌های اخیر خیلی جای بحث دارد و با اجمال از آن گذشتیم و از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. بعد از این دو مقام که صبغه مقام اول بیشتر فلسفی و صبغه مقام دوم بیشتر اصولی بود به مقام سوم می‌پردازیم که صبغه آن فقهی است.

مقام سوم

این مقام سوم در مورد عدل و ظلم با یک رویکرد فقهی است.

مقدمات

مقدمات از مباحث مهمی است که در دوره‌های متأخر هم کم‌وبیش مطرح شده است عمدتاً در این آثار اصلی و مباحث عمیق فقهی مطرح نشده است بیشتر جسته‌وگریخته در گفتگوها و صحبت‌ها که بیشتر هم وجه سیاسی بر آن غالب بوده است، شکل گرفته است. یک ادبیات خیلی قوی درون‌متنی هنوز در باب اینها شکل نگرفته است که عرض خواهیم کرد.

مقدمه اول

این است که وقتی صحبت از عدل و ظلم می‌کنیم حتماً و در نهایت باید به همان که اعطاء کل ذی‌حق حقه، یا سلب کل ذی‌حق حقه. یعنی در واقع عدل و ظلم ولو اینکه معنای اولی عدل مساوات و استواء است، توازن و امثال اینها است ولی نهایتاً وقتی خود عرف دقت می‌کند می‌بیند عدل جایی است که یک حقی وجود دارد و آن حق ادا می‌شود و ظلم جایی است که حقی وجود دارد و آن حق گرفته می‌شود.

می‌شود راجع به این مفصل صحبت کرد ولی اینجا و آنجا گفته شده است و خیلی لازم نیست در این خیلی معطل بمانیم ولی به نظر می‌آید اصل این نکته در مقدمه مفروض است و نمی‌شود آن را نفی کرد و آن این است که عدل و ظلم به همان معنایی که در عرف هست، وقتی می‌گوییم ظلم نکن، مفروض آن این است که او طلب و مطالبه‌ای و حقی دارد می‌گوید حق او را از بین نبر و الا اگر حق نداشته باشد ظلم صدق نمی‌کند

ظلم در روابط میان انسان‌ها مطرح است و در روابط انسان‌ها مفروض این است که حقوقی وجود دارد که گرفتن آن حقوق ظلم می‌شود و انجام دادن و ادا کردن آن عدل می‌شود.



واژه‌شناسی عدل

از نظر لغوی واژه‌شناسی عدل از تعادل استواء و توازن شروع شده است، عدل یعنی مساوی بودن و دقیق‌تر آن توازن است. ولی همان معنای لغوی وجود دارد اگر کسی غور بکند و به عمق برود، به این می‌رسد که یک مفروض دارد بر اساس آن عدل و ظلم صدق می‌کند. این شاید در آن هیچ تردیدی نباشد.

از نظر لغت‌شناسی، لغت عرب، یا در لغت‌های دیگر، فارسی و انگلیسی می‌شود گفت، مثلاً Justice اصل آن از کجا در انگلیسی آمده است یا داد در فارسی از کجا آمده است. می‌شود کار کرد و کار هم شده است.

در عربی در لغات دیده می‌شود استواء و توازن چیزهایی است که برای عدل یا قسط یک واژه‌شناسی ذکر شده است که جای خود.

ولی وقتی این واژه در همان متفاهم عرفی بیاید، نمی‌خواهیم اصطلاحی که بعد فلاسفه ساخته‌اند، سخن این است که در همان متفاهم عرفی چه بگوییم Justice و چه بگوییم داد، چه بگوییم عدل یا هر واژه دیگری در متفاهم عرفی که با یک عرف به گفتگو بنشینیم می‌بینیم ارتکازات بروز پیدا می‌کند.

در عمق ارتکاز ذهنی همه بشر، این است که عدل و ظلم وجود دارد و عدل و ظلم بر پایه یک چیز دیگری استوار است و آن حق است. آن حق است که در درون‌مایه معنایی عدل و ظلم حضور دارد و بر اساس آن گفته می‌شود اعطاء کل ذی‌حق، حقه و سلب کل ذی‌حق حقه.

این اعطاء کل ذی‌حق، حقه یا سلب الحق عن ذی الحق، این تصور نکنیم یک اصطلاحی است که فیلسوفان اخلاق یا فلاسفه حقوق ساخته‌اند، این نیست. این همان تحلیل همان معنایی است که در ذهن عرفی و در معنای عرفی وجود دارد. این مطلب واقعاً مهم است.

توضیح مسئله

گاهی می‌گوییم این واژه در لغت به این معناست و در اصطلاح به این معناست و اصطلاح یک تضبیق یا توسعه‌ای در لغت ایجاد کرده است؛ مثلاً صلاة در اصطلاح لغت عربی یعنی دعا، کل یعلم صلاته در قرآن هم یک جا استعمال شده است، اگر بگوییم معنای دعاست.

اصطلاح شرعی را مثلاً بگوییم، حقیقت شرعیه اگر قائل بشویم، اصطلاح قرآنی یک اعمال و اذکار مخصوصه شده است، یک مجموعه‌ای که تعریفی دارد و خیلی فرق دارد و اضبیق نسبت به معنای لغوی است.

الی ماشاءالله از این قبیل اشتراک الفاظ در معانی خاص و عام وجود دارد و بارها در اینجا مورد بحث قرار داده‌ایم؛ مثلاً کلمه علم، وقتی در لغت می‌بینیم یعنی اینکه کسی چیزی را می‌فهمد، علم به این آب که در این لیوان است دارد. این علم است ولی وقتی در فضای اصطلاحی صحبت می‌کنیم این دیگر دیسپیرین است، یکی منظومه منسجم دارای موضوع و غرض و غیره است که تعریف خاص خود را دارد. این غیر از آن است، ربط دارد ولی چیز دیگری است.



این یک مسئله است که در خیلی جاها و بسیاری از واژگان مواجه با این معانی متعدد هستیم که بعضی لغوی محض است و بعضی در گفتمان‌های خاص و عرف‌های خاص ضیق یا سعه پیدا می‌کند و معنای جدید تولید می‌شود و این غیر از آن معناست، ولو ربط دارد.

اما نوع دیگری هست که گفته می‌شود این در لغت به این معنا است و در اصطلاح به این معناست ولی آن که در اصطلاح آمده است، چیزی جدید نیست، تحلیل عمیق همان است که در ارتکاز اجمالی معنای لغوی وجود دارد. در عدل ممکن است بگوییم اول یک واژه‌ای داشته است، مسئله در خود لغت یکی دو معنا دارد ولی به همان معنای لغوی و عرفی می‌گویید یعنی اعطاء کل ذی حق حقه و سلب الحق عن ذی الحق، این تحلیل همان معنایی است که در عرف وجود دارد. نه اینکه یک معنای اصطلاحی آقایان برای خودشان ساخته باشند. اینجا اصطلاح یعنی تحلیل و تبیین و صورت‌بندی همان که در معنای لغوی و عرفی وجود دارد.

البته اینکه می‌گوییم اصطلاح است به یک معنا درست است، چون ادبیات خاص دارد، واژه‌های فنی در آن به کار رفته است و نکات ظریفی در آن ملحوظ است ولی به یک معنا اصطلاح خاص نیست برای اینکه این مساوی با همان معنایی است که عرف از این تلقی می‌کرد.

این از قبیل دوم بعید نیست باشد و لذا اگر می‌گوییم در کتب علمی آمده است عدل در لغت به این معنا و در اصطلاح یعنی اعطاء کل ذی حق حقه، سلب کل ذی الحق حقه، این لااقل نسبت به آن مفهوم عرفی که در کلمات به کار می‌رود این اصطلاح یعنی صورت‌بندی و تدقیق در همان معنا، نه جعل جدیدی که سعه و ضیق معنای قبلی را تغییر بدهد.

خلاصه مطلب

- ۱- تا اینجا تحلیل می‌گوید مفاهیم عدل و ظلم یک معنای عرفی مشترک بشری دارد که عرف از آن یک تلقی دارد و اصطلاح کل ذی حق حقه، این اصطلاح توسعه یا تضییق در معنا نیست فقط تبیین و تدقیق در معنا است.
- ۲- بر این اساس نکته‌ای که اول گفتیم سوار می‌شود. اگر این را پذیرفتیم این عدل و ظلم وابسته به مفهوم دیگر مفروض و پایه است و آن حق است.

لذا بحث باید روی این برود که حق چیست؟ آن وقت حق ممکن است. این است که اصطلاح در اینجا به معنای دوم است، اگر می‌گوییم اصطلاحی هست، به معنای تغییر معنایی نیست، تدقیق معنایی است.

یک نکته هم این که در این تدقیق معنایی که در اینجا وجود دارد به هسته مرکزی و به تعابیر دیگر دال مرکزی می‌رسیم که حق است، آن حق است که مبنایی می‌شود که اگر حق را به ذی الحق بدهید عدل می‌شود و اگر از ذی حق گرفته شود ظلم می‌شود.

نکته سوم

این است که حق چیست؟ بحث اصلی در بحث عدل و ظلم می‌شود که آیا حق امر حقیقی و واقعی است؟ حق امر قراردادی است؟ به جایی می‌رسد که در حقوق و فلسفه اخلاق به این منتقل می‌شود که حق چیست؟



در بحث حق ممکن است اختلاف مبانی و مشارب باشد، ممکن است چیزی را یک مکتب بگوید من حق می‌دانم، مکتب دیگری بگوید من حق نمی‌دانم.

آیا حقی وجود دارد که این مکتب و آن مکتب، فرقی نمی‌کند و مشترک بین بشر هست؟ این اگر باشد، عدل و ظلم مصداق‌های مشترک پیدا می‌کند. اگر حق مطلق باشد. اگر آن طور که در حقوق بشر گفته می‌شود.

اگر کسی بگوید همه حقوق نسبی است جوری دیگری است. این مسئله‌ای است که باید به آن توجه کرد.

لذا وقتی می‌خواهیم سخن از عدل و ظلم به میان بیاوریم مقوله حق و مطالبه اشخاص و یا جوامع یا گروه‌ها مطرح می‌شود و باید تکلیف آن را مشخص کرد.

می‌خواهم بگویم وقتی عدل و ظلم را در ادبیات مردم به کار می‌بریم، در ادبیات عام که به کار می‌بریم یک معنایی دارد که همان را تدقیق بکنیم به کل ذی حق حق می‌رسیم و سلب کل ذی حق حقه. مدعای اصلی ما این است.

این یک مبحث مقدماتی که در نتیجه آن باید ذی حق را مهم بدانیم و حق را در تعریف عدل و ظلم دخیل بدانیم.

این اعطاء کل ذی حق حقه و سلب کل ذی حق حقه، نباید فرض کرد که یک اصطلاح علمایی علمی جدید در اصول یا فقه تولید شده است، این تعابیر فنی علمایی است، این همان تدقیق و تعلیل همان است که در اذهان عرف در معنای عرفی وجود دارد.

وضع الشئ فی موضعه، مقداری آن اعم از این است، وضع الشئ فی موضعه نباشد ممکن است صدق بکند. ولی ما می‌گوییم این معنای عرفی که در مرادوات به کار می‌رود، در خطابات به کار می‌رود، این همان اعطاء کلی ذی حق حقه است، وضع الشئ فی موضعه یا رفع الشئ عن موضعه، آن احتمالاً مقداری از این اعم باشد. در عالم تکوینی و حقی نیست، خلق می‌کند ولی خوب خلق می‌کند. مستوی و متعادل خلق می‌کند. آن مقداری اعم است و متفاوت است.

آن که در مصطلحات عرفی به کار می‌بریم که از استواء و اعتدال گرفته شده است این است.

گاهی گفته می‌شود وضع الشئ فی موضعه، رفع الشئ عن موضعه، آن معنا اعم است. آن عرفی نیست حداقل در این مرادوات و خطابات این جوری که گفتگو می‌شود عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی، عدالت کذا، اینها که گفته می‌شود عدل و ظلم به معنای اعطاء کل ذی حق حقه و سلب کل ذی حق حقه است این تحلیل همان معنای عرفی است در استعمال این واژگان در روابط انسانی و معاشرت و امثال اینها است.

جمع‌بندی مقدمه اول

این است که عدل یک معنای لغوی به معنای استوا دارد که ممکن است چیز اعمی باشد.

یک معنای وضع الشئ فی موضعه دارد که آن هم ممکن است اعم باشد

اما عدل در کاربرد عرفی، تحلیل فنی آن همین اعطاء کل ذی حق حقه و سلب کل ذی حق حقه است.

این تحلیل دریافت عرف است نه اینکه عرف خاص باشد، اصطلاح خاص این عالم یا آن عالم یا این جمع یا آن جمع باشد. این تحلیل عالمان است از آنچه در عرف از مفهوم در جریان است

وضع الشئ فی موضعه یا بگوییم استواء لغوی یک چیز اعمی است را نفی نمی‌کنیم ولی آنکه کاربرد عرفی دارد، عرف عام است و عرف خاصی اینجا نیست، عرف خاص تحلیل عرف عام است.



می‌خواهیم بگوییم عرف بشری هر جا عدل و ظلم به کار می‌برد به هر واژه‌ای، نمی‌تواند این را به کار ببرد بدون اینکه حقی مفروض بگیرد. این مقوم آن است، فصل مقوم آن است، مؤلفه ذاتی این مفهوم است. در مراودات و معاشرت عرفی، بدون حق نمی‌شود گفت عدل و ظلم، حقی باید مفروض گرفته شود تا عدل و ظلم بشود و این کاری به عدل و ظلم کلمه عربی ندارد. یا هر زبان دیگر. یک مفهوم بشری است و پایه آن حق است و بدون آن مفهوم ندارد.

مقدمه دوم: اصطلاح عدل

اصطلاح اول

این است که عدل در اصطلاحات فقهی معنای جدیدی پیدا کرده است و مقداری متفاوت است و این دایره‌اش بر آن منطبق نیست حداقل یک معنای خاص دیگری در اصطلاحات فقهی برای عدل تولد پیدا کرده است که با قبلی‌ها متفاوت است و آن همان چیزی است که در فقه بارها دیده‌اید و در اجتهاد و تقلید مقداری بحث کرده‌ایم. می‌گویند عدالت شرط امام جماعت است، شرط شاهد است، شرط مرجع تقلید است، شرط حاکم است، ولی امر است و هکذا.

به عنوان یک اصطلاح در فقه وجود دارد. این اصطلاحی که در فقه وجود دارد غیر از آن است و چیزی دیگر است. اصطلاح فقهی همان است که در باب آن تعریف شده است و گفته شده است که عدل یا ملکه‌ای است که شخص را از گناه باز می‌دارد یا به تعبیر آقای خویی ملکه نیست، استواء علی الشریعه است، استقامت بر دین است که ضوابط دین را رعایت می‌کند. این معنای دیگری است که الان اینجا مراد ما آن نیست.

البته در تحلیل آن در اجتهاد و تقلید بحث کردیم حدود هشت نظریه است که مفهوم عدالتی که در فقه گفته می‌شود و به عنوان یک شرط در مرجع و امام جماعت، شاهد و حاکم تأکید می‌شود چیست؟ یک قدر متیقنی دارد و مسلم است این غیر از آن عدل در روابط اجتماعی و انسانی است و یک اصطلاح کاملاً خاص برای عالم شریعت است، بحث ثقه نیست، بحث عادل بودن است و عادل بودن یعنی آن نظام واجبات و محرمات را رعایت می‌کند، یک بار گفته می‌شود ملکه و یک بار گفته می‌شود خود فعل، تعاریف مختلفی که برای آن وجود دارد. این یک اصطلاح دیگری است.

اصطلاح دوم

یک چیز دیگر اخص از اینها وجود دارد، یا متفاوت از اینها وجود دارد در ادبیات علم اخلاق و طبقه‌بندی‌هایی که از ارسطو وجود دارد که آنجا گفته می‌شود عدالت آن ملکه خاصه‌ای است که به عنوان یک فضیلت به شمار می‌آید و اعتدال بین فضائل است، همان عفت و حکمت که گفته می‌شود و عدل گفته می‌شود معدل کل اینها است. حد وسط یا معدل کل فضائل است به عنوان رأس الفضائل به شمار می‌آید، با آن تشریفات که در حکمت عملی و در اخلاق برشمرده شده است. یک چیز خاصی است و عین آن چیزی که در شرع گفته می‌شود نیست و در آن یک چیزهای اضافه و فضیلت‌های مهمی است و ملکه راسخه‌ای است که در آن همه ابعاد مختلف فضائل جمع شده است که به عنوان یک فضیلت درونی است و جزء کیفیات نفسانیه است و صفات و روحیات و اخلاقیات و امثال اینها است. آن هم یک مقوله دیگری است که در جای خود وجود دارد.



اصطلاح سوم

در فقه رایج متداول یک معنای خاصی هم وجود دارد تحت قاعده عدل و انصاف. آن هم یک چیزی دیگری است و خاص است، این چیزی بوده است که از قدیم در فقه مطرح بوده است؛ در امور مالی آنجا که نتوانیم ذی حق یک امر مالی را تشخیص بدهیم و راهی برای تشخیص نباشد، قاعده عدل و انصافی هست که می گوید بر اساس آن تنصیف بکن؛ مثال خیلی عادی آن این است که شخص امین دو نفر بوده است، نفر اول یک به ایشان یک درهم به او امانت داده است و نفر دوم، دو درهم با اعیان معینی یا دو گوسفند یا دو جنس به این آقا به عنوان امانت داده است، دیگری هم از همان یک فرد دیگری داده است.

بعد یک درهم را دزد می برد، اگر در جایی قصور و تقصیر باشد که ضامن باشد، یکی از درهم ها رفته است و معلوم نیست که این درهم فرد اول است که یک درهم را به امانت داد یا یک درهم آن شخص دوم است که دو درهم به امانت داده است؟ شخص امین باید درهم های مانده را به چه کسی بدهد؟ اگر این یک درهم از بین رفته برای صاحب آن یک درهم باشد، این دو درهم باقی مانده را باید به شخصی بدهد که دو درهم را امانت داده است.

اما اگر برای آن شخصی باشد که دو درهم امانت داده است، باید یک درهم را به شخص اول بدهد و یک درهم را به شخص دوم تحویل دهد. واقعاً هم هیچ شاهد و دلیل و قرینه ای هم پیدا می کند که اطمینان به این پیدا کند که صاحب یک درهم تلف شده از آن کدام یک از آن دو فرد است، از آن نفر اول است که یک درهم داده است یا از آن نفر دوم است که دو درهم به امانت داده است.

در اینجا گفته می شود که تنصیف کند؛ یک درهم را به صاحب دو درهم می دهد، آن یک درهم باقی مانده را نصف می کند یعنی به صاحب دو درهم یک و نیم درهم داده می شود، به صاحب یک درهم نیم درهم می دهد. این قاعده عدل و انصاف است که فقها در موارد مالی، محدود به موارد مالی است آن هم در جایی که شرکتی تعدد ذی حق باشد در امر مالی و راهی برای تشخیص وجود نداشته باشد شک در حق مالی، آن هم در جایی که با قیودی، عینی بوده است و مالی بوده است و امکان تشخیص هم وجود ندارد، برخی اینجا می گویند قرعه، این خلاف قاعده هم هست.

این که این عدل و انصاف را با حدود معین می شود قاعده کرد یا خیر؟ خیلی می گویند قاعده نیست، تابع نص است، هر جایی نص این جوری بود ما عمل می کنیم، نص نباشد روی قواعد خاص خود آن می رویم و اگر قواعدی پیدا نکردیم، قرعه می شود القرعة لکل امر مشکل

این هم عدل و انصافی است که در فقه یک معنای خاصی است، ربطی به عدالت اجتماعی ندارد. در محاکم از این خیلی استفاده می شود، نمونه های آن هم زیاد پیدا می شود هم در مقام داوری هم در جایی که به داوری نرسد می گوید تکلیف شما این است که این گونه توافق کنید، در فتاوا هم آمده است و مصداق های زیادی هم دارد. ولی یک دایره مضیق با این قیودی که عرض کردیم این قاعده قرار می گیرد.

جمع بندی مطلب

۱- عدل یک معنای کلی استواء و لغوی عام دارد.



- ۲- یک معنای عرفی دارد که این معنای عرفی که گفتیم اعطاء کل ذی حق حقه و سلب کل ذی حق حقه است، این معنای عرفی است که کاربرد این واژگان در قرآن و خیلی جاها همین معنای عرفی است.
- ۳- معنای وضع الشئ فی موضعه است که آن اعم از این است و در عالم تکوین این می‌آید و با قبلی تفاوت‌هایی دارد.
- ۴- یک معنایی است که در فقه به کار رفته است که عبارت است از عدالتی که شرط افرادی است که کاری به آن‌ها سپرده می‌شود، قاضی یا امام جماعت و یا حاکم و یا مرجع است.
- ۵- قاعده عدل و انصاف که این مضیق به یک قیود خاص است.
- ۶- معنایی که در اخلاق به کار می‌رود و آن یک فضیلت روحی و روان‌شناختی و از کیفیات نفسانیه با آن تعاریف خاص اخلاق است. در اخلاق چند معنا می‌شود ذکر کرد.
- خطوط اصلی تعاریف عدل، در واقع این شش تا است. این حداقل شش حوزه معنایی است که می‌شود به کار برد و آن که اینجا مطرح است همان معنای عرفی اعطاء کل ذی حق حقه و سلب کل ذی حق حقه است و در آن معنا آن دال مرکزی و مقوم معنایی عبارت است از حق است.